

مختصات تحول را این طور می بینم یعنی مثل این که حوزه خودش را لجستیک فکری حکومت اسلامی ببیند. یعنی ما خیلی دیر کردیم ما خیلی زودتر از این ها باید الگوهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و رسانه ای مان را ارائه می کردیم. باید خیلی قد می کشیدیم. همین طور باید نیرو تربیت می کردیم در حالی که الآن وقتی به وضعیت حوزه نگاه می کنید چه در ساحت مرجعیت و چه در ساحت پایین تر، ساختار آموزشی حوزه، محتواهایی که حوزه تولید می کند... و مسائلی از این، آن وقت متوجه می شوید که چقدر ما فاصله داریم با آن حد مطلوبی که در بحث تحول حوزه انتظار می رود

حوزه: در بحث تحول حوزه، به نظر می رسد عمده تمرکز شما بر آسیب شناسی نهاد علم در حوزه بوده و در واقع بر این باور دارید که نظام دانشی حوزه دچار یک سری خلأها و یک سری نواقصی هست. آیا این تلقی را تأیید می فرمایید؟

استاد: ما هم در حوزه دانش، وروده های جدی داشتیم هم در حوزه گفتمان تحول. در حوزه دانشی که تأیید می کنم به این دلیل است که من یک زمانی به این باور رسیدم که مشکل ما در حوزه، آن منطق فهم ما از دین است که باعث شده فهم ما از دین، درست شکل نگیرد و نهایتاً باعث نوعی تحجر شود. در واقع ریشه تحجر را می شود از همین جا پی گیری کرد و برای همین هم بود که ما اولین چیزی که در مؤسسه

استاد: تحول در راستای اهدافی است که عموماً مدنظر داریم. ما به چه قله هایی بناست برسیم و چه هدف گذاری هایی داریم و متناسب با آن ها باید خودمان را دگرگون کنیم. یه حدیثی از معصوم علیه السلام هست که می فرماید: «ارجی الناس صلاحاً من اذا وقف علی مساویه سارع الی التحول عنها؛ امیدوارترین مردم از حیث پارسایی و صلاح کسی است که گاهی بر زشتی کارش آگاهی پیدا کند، بی درنگ به سوی بازگشتن از آن بشتابد.» در واقع شتاب می کند به این که متحول بشود از آن بدی ها به خوبی ها. شما اگر در عصر غیبت رسالت دین را حکومت بدانید این می تواند یک هدف باشد. حتی اگر حکومت را وظیفه دین در عصر غیبت هم ندانید دست کم جامعه ای ایمانی را وظیفه می دانید. شاهدش هم روایات متعددی است که از دوسه امام علیهم السلام آخربه ما رسیده که می فرماید که علمای ما اگر در آخر الزمان و عصر غیبت نبودند اینام ما را این شیاطین و مرتدین و این ها می بردند. یعنی موظف شان کردند که این ها سپر عقیدتی و سپر فکری و سلوکی برای این ها باشند و حداقل تلاش کنند برای ایجاد جامعه ایمانی حتی اگر نتوانیم حکومت تشکیل بدهیم. که حالا این اتفاق هم افتاده، حکومت تشکیل شده. وقتی حکومت تشکیل می شود شما انتظار دارید این حوزه بتواند خودش را در قامت تأمین نیازهای حاکمیت بالا بکشد و با این تراز به قضیه نگاه می کنید. من



تحول حوزه؛ کاستی ها و بایسته ها

در گفت و گو با
حجت الاسلام والمسلمین محمد تقی اکبر نژاد



حوزه: بحث درباره تحول حوزه است، که شایسته می باشد مختصری از کلیت ایده ای که در چگونگی تحول حوزه دارید مطرح فرمایید تا به طرح پرسش های بعدی برویم.

فقاہت و تمدن سازی روی آن دست گذاشتیم بحث تحول در منطق استنباط بود؛ شاهد آن هم این است که ما الآن حدود پنج سالی است که بسته جامع اجتهادی مان را در پنج جلد ارائه کردیم و البته بعدها روش شناسی اجتهاد هم به آن ها اضافه شد و سعی کردیم این خلأهایی را که در حوزه می دیدیم جبران کنیم. بحثش مفصل است و نمی خواهم ورود کنم. ولی از آن طرف محدود به این هم نشدیم و در کنار این مباحث تخصصی، بحث مطالبه گری عمومی در باب تحول حوزه را هم دنبال کردیم. شما اگر مباحث ما را پی گیری کرده باشید من به عنوان مثال درباره مرجعیت مصاحبه داشتیم و حرف های جدی ای مطرح کردم. ما دیدگاه هایی در این فضا داریم.

حوزه: یک نمونه اش در بحث لباس روحانیت بود که کتابی هم به نگارش درآوردید و قائل شدید به این که پوشیدن لباس روحانیت در این شرایط ضرورتی ندارد. **استاد:** بله. این، جزء کارهای اخیر ما بود. من این قضیه لباس روحانیت را شاید از خیلی وقت پیش (نزدیک به هفده - هجده سال پیش) به همین نتیجه رسیده بودم ولی مطرح نمی کردم به خاطر این که اولویت نمی دیدم. ولی الآن مطرح کردم، چرا که دیدم اولویت است.

حوزه: یکی از ابعاد بحث تحول که به نظام دانشی حوزه مربوط می شود و از مباحثی که جناب عالی مطرح کرده اید و نیز از برخی

آثارتان، تحولی است که باید در منطق فهم دین (به ویژه آن جا که ناظر به تحول در برخی قواعد علم اصول) اتفاق بیفتند. اشکال دانش اصولی رایج چیست که شما را بر آن داشته تا بحث تحول را از این مجرا دنبال کنید؟

استاد: من اشکال کار را در این می بینم که ماها در حوزه شیعی خودمان کمتر کار مستقل کردیم. منظورم از کار مستقل این است که منهای آنچه که اهل سنت کار کردند کار مستقل چندانی انجام نداده ایم. من در عین حال عمیقاً خدمت بزرگان و فقها و علمای شیعه ارادت دارم، معتقدم که این اتفاق نیفتاده است. من این را در آثار مختلفی از جمله در بحث روش شناسی، این را مفصل تر نشان داده ام که اصول فقه شیعه همین الآن هم که هست یعنی همین کفایه ما، حاشیه ای بر اصول اهل سنت است و هنوز نتوانسته از آن حاشیه بودن خودش را خلاص کند! شما سرفصل های کفایه امروز را با *العهده فی اصول الفقه* که مربوط به هزار سال پیش از خودش است، مقایسه کنید. می بینید سرفصل ها همان است و خیلی فرق نکرده است.

حوزه: دلیل تاریخی خاصی دارد؟

استاد: بله، دلیلش از جمله این است که ما چه در زمان اهل بیت علیهم السلام و چه بعد از اهل بیت علیهم السلام یعنی دوران غیبت، شیعه یک اقلیت بوده وقتی شما اقلیت هستید هم حکومت در دست اکثریت است و هم فضای علمی در دست آنهاست و حوزه های آنها پررونق است و آنها در واقع سیطره ی علمی

و حکومتی دارند و شما تحت تعقیب و فشار هستید. در چنین فضایی طبیعی است که شما باید خودت را با آن اکثریت تنظیم بکنی؛ به این معنا که کوشش می کنید موضع تان را نسبت به او که دیگری شما محسوب می شود مشخص کنید. او موضعش این است که می خواهد شما را بلعد و هضم کند. این طبیعت یک اکثریت در برابر اقلیت است. در این فضا بهترین کار این است که اتفاقاً شما خط قرمزهای خودت را معلوم کنی. نقاط اشتراک و افتراقت و تشخیص هایت را معلوم کنی تا در برابر جریان اکثریت حذف نشوید.

علمای ما در سده های آغازین، یکی دو سده از شروع عصر غیبت دقیقاً همین کار را می کردند و واقعاً هم زحمتهای زیادی کشیدند. به عنوان مثال شیخ مفید در *التذکره باصول الفقه*، که خلاصه ای از اصول هست و حالا بیشتر در ذریعه و *العهده* این را می بینم این بزرگواران در مقدمه آثارشان همین نکته را ابراز می کنند و تصریح می کنند که ما دیدیم در اهل سنت چنین کاری شده، لذا خواستیم بگوییم که نظرمان چیست. در بحث های فقهی شان هم همین طور است. چندتا از کتاب های فقهی سیدمرتضی یا مثلاً *الخلاص فی الاحکام* شیخ طوسی، این ها اصلاً در جواب اهل سنت نوشته شده است. در مقدمه هم اشاره می کند که آنها ما را متهم می کردند که چون شما رأی و قیاس و اجماع و این ها ندارید آن دگم است و از این دست حرف ها و یا این که از عهده مسائل جدید

بر نمی آید. شیخ می فرماید من مبسوط فی فقه الامامیه را نوشتم که نشان بدهم نه! ما با همان مبانی خودمان هم می توانیم فقه را توسعه بدهیم. این جا کاملاً در حاشیه بودن را شما حس می کنید که شیخ دارد مبسوط را می نویسد که به مبسوط های آنها جواب بدهد. خلاف را می نویسد تا نشان دهد که موضع ما نسبت به فتواهای اهل سنت چیست. یا مثلاً سیدمرتضی *ناصریات* را می نویسد که این نقاط افتراق را معلوم کند و مدلل و مستدل بودن مبانی فقه شیعه را به اهل سنت نشان دهد.

حوزه: یعنی یک رویکرد انفعالی؟!

استاد: نه. اتفاقاً انفعالی هم نبوده است. از قضا یک مواجهه فعال هم هست؛ منتها طبیعت کسی که در اقلیت است این است که مدام کوشش می کند مرزهایش را معلوم کند؛ گرچه در حاشیه هم قرار بگیرد. من بحثم این است که مثلاً *العهده فی اصول الفقه* که الآن ما همه فکر می کنیم کتاب مرحوم شیخ هست، دقیقاً به همین اسم، کتابی داریم در اهل سنت که نوشته قاضی ابویعلی! که من در کتاب *زوائد علم اصول* این را آورده ام که ببینید دقیقاً شیخ این کتاب را آورده و شیعی کرده است. البته اگر آنها این کار را نمی کردند این فضای علمی شیعه کاملاً متأثر می شد و یک وقت می دیدید که ما هم داریم قیاس می کنیم، ما هم اجماع را به همان معنا قبول کردیم. یا همان مبانی کلامی رسوخ کرده در فقه و اصول ما نیز همان مبانی اهل سنت

می‌شد. لذا این کارهایی که علمای ما در آن رده کردند یک ضرورت بود اما مسئله این است که متأسفانه نسل‌های بعدی به جای این که دقت کنند که زمان و مکان چه تأثیری در سلوک علمی بزرگان ما در آن مقطع گذاشته، تدریجاً نگاه قدسی پیدا کردند نسبت به آثار قدما؛ یعنی مثلاً اصولی که در عده یا ذریعه بود یک قداستی پیدا کرد و نسل‌های بعدی نتوانستند از این ساختار خودشان را خلاص کنند، غافل از این که این مباحث الفاظ که ما در اصول داریم (که بسیار غلط‌انداز است و بدتر از این نمی‌شد بحث‌های تفسیر را مطرح کرد) دقیقاً متأثر از سرفصل‌هایی است که اهل سنت در بحث‌های تفسیری‌شان داشتند و گرنه هیچ آدم عاقلی اگر بنا باشد خودش بشیند منطق تفسیر بنویسد هیچ وقت به این‌ها نمی‌رسد و از این جا شروع نمی‌کند. اهل سنت، ملاک را امر گرفتند؛ می‌دانید که امر، عام دارد، خاص دارد، مطلق دارد، مقید دارد، مجمل دارد، مبین دارد، ناسخ دارد، منسوخ دارد؛ ببینید همه بحث‌ها روی امر می‌چرخد در حالی که اولاً روش شارع حقوقی نبود. این بزرگ‌ترین اشتباه اهل سنت بود که ما هم در همان دام افتادیم. شارع روشش مبشراً و نذیراً است نه حقوقی. یعنی سلوکش تربیتی است، نه حقوقی. حقوق، مندرک در این فضای تربیتی است. برای همین است که این گزاره‌ی مطلقاً کلیشه که گفته می‌شود قرآن فقط پانصد آیه‌اش فقهی است، ناشی از همین اشتباه است که فقط دنبال امر و

نهی گشتند. در حالی که قرآن این همه انذار و تبشیر دارد. اصلاً زبان قرآن، زبان انذار و تبشیر است. قرآن ده‌ها بار می‌گوید ما انبیا را مبشراً و نذیراً فرستادیم، نه امراً. آن وقت ما دنبال امریم! قرآن خیلی جاها نمی‌گوید که این حرام است بلکه می‌گوید کسی این کار را بکند گرفتار عقوبت الهی می‌شود یا مثلاً کسی که این کار را بکند زلزله زیاد می‌شود یا کسی که این کار را بکند از ما اهل بیت نیست یا اصلاً مسلمان نیست. ادبیات قرآن ادبیات تربیتی است. البته امر و نهی هم دارد اما در چنین فضایی که عرض کردم. اگر ادبیات اهل بیت علیهم‌السلام، حقوقی بود و تربیتی نبود چرا موارد بسیاری (که فقها هم قبول دارند) برای مستحب‌ها تعبیر واجب به کار برده‌اند؟ این، با هیچ سبک حقوقی نمی‌سازد و متأثر از همان فضای تربیتی و سیروسلوکی است که عرض کردم. خلاصه این که اهل سنت اشتباه کردند و ما هم به تبع آن‌ها به ورطه این اشتباه افتادیم. این اشتباه را علمای ما از زمان شیخ مفید مرتکب شدند. در زمان شیخ طوسی هم که کلاً فضای فقه ما شد فضای حقوقی!

حوزه: پس به واسطه این اشتباه، دست کم می‌توان گفت که علم اصول ما، تأسیسی نیست.

استاد: بله، همین هم تا به امروز تلقی به قبول شده است! به عنوان مثال شهید صدر هم وقتی می‌خواهد تحول ایجاد کند، درون همین ساختار معیوب پروژه خود را

پیش می‌برد، در حالی که اصل این ساختار، مشکلات و نابسندگی‌های جدی‌ای دارد. کاری که ما در مؤسسه فقهت و تمدن‌سازی انجام دادیم این بود که روی این ساختار اصلاحات اساسی انجام دادیم. حتی یک دانش بین‌رشته‌ای تولید کردیم به اسم کلام فقهی که این در تاریخ ما وجود خارجی نداشته است. کلام فقهی، یک علم بین‌رشته‌ای است که رابطه بین مبانی عقیدتی و رفتاری ما را تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد و از دل همین‌ها، ده‌ها قاعده قوی‌تر از قواعد موجود اصولی درمی‌آورد که دقیقاً در استنباط، کبری استدلال قرار می‌گیرند. این رویکرد، می‌تواند تحولات اساسی را در استنباط ایجاد کند و لذا ما بحث تحول در حوزه را از جمله از این منظر است که دنبال می‌کنیم.

حوزه: شما می‌فرمایید که این بنای عظیم فقهی و اصولی که طی بیش از یک هزاره بنای آن کار گذاشته شده است، شاکله و کلیتش مشکلات اساسی و جدی دارد. به ذهنم می‌رسد که نقد جناب عالی به ساختار دانش اصولی، نوعی نقد اصطلاحاً سوپژکتیو و از بیرون است. به این معنا که گویی از این سنت اصولی ریشه‌دار و فریه، بیرون ایستاده‌اید و اصل قواعد بازی را به پرسش گرفته‌اید و طرحی را که دست کم یک هزاره طول کشیده تا به یک سامانی برسد، کلیتش را مورد سؤال قرار داده‌اید. البته طبیعی است که وقتی یک نفر، نقد سوپژکتیو می‌کند و در بیرون یک سنت می‌ایستد و آن را نقد می‌کند، امکانات

و لوازش جهت نقد، گسترده‌تر هم می‌شود و می‌تواند پرسش‌های رادیکال‌تری را حسب این فاصله سوپژکتیو، از آن سنت، بپرسد. پرسش‌های شما، به نظر خصلت سوپژکتیو دارد. آیا این تعبیر من را قبول دارید یا بر این باورید که پرسش‌ها و نقدهای شما، هم‌چنان پای در سنت فقهی-اصولی رایج شیعه دارد؟

استاد: این‌ها را منافی هم نمی‌دانم. یک کتابی را اخیراً نوشته‌ام تحت عنوان منطق تفکر خلاق که ان‌شاءالله چاپ خواهد شد و آن جا اشاره داشته‌ام که اولین اصل در خلاقیت، رهاشدن از وضع موجود است. این، به معنای عدم‌تعلق به وضع موجود نیست، بلکه به معنای نقد منصفانه است. نقد هم یعنی عیار سنجی و جدا کردن خالص از ناخالصی‌ها.

حوزه: شما می‌فرمایید که خود شاکله مشکل دارد. یعنی فنداسیون مشکل دارد. **استاد:** درست است. من از کجا به این رسیدم؟ من به عنوان یک کسی که ذهن غربی دارد یا به عنوان یک روشن‌فکر به این موضوع، نگاه نکردم. من براساس سنت‌های خودمان یعنی با غرض فهم کتاب و سنت به این موضوع نگاه می‌کنم. من خودم را وام‌دار اصول اهل سنت نمی‌دانم. ریشه اصول خودمان را هم می‌دانم که از کجاست. من در همین فضای فعلی رایج، اصول را یاد گرفتم و فهمیدم اما خودم را می‌خواهم آزاد کنم و این جور به قضیه نگاه می‌کنم. دقیقاً

نگاه من این بوده است. بنده بعد از ۱۴۰۰ سال، می‌خواهم قرآن را بفهمم. من چه لوازمی برای فهم قرآن دارم؟ من نه زراعه! دقت می‌کنید؟ زراعه مدل کارش با من فرق می‌کرد. او، هم به عصر نزول قرآن نزدیک‌تر بود و هم مستقیماً دریافت می‌کرد. کسی که بعد ۱۴۰۰ سال دارد به قرآن فکر می‌کند و می‌خواهد قرآن را بفهمد، او نیاز به منطق تفسیر پیدا می‌کند، نه زراعه. زراعه منطق تفسیر نمی‌خواست. همان منطق از تکازی کافی‌اش بود! الآن شما برای این که حرف‌های من را بفهمی منطق می‌خواهی؟ همان منطق ارتکازی کفایت می‌کند. همین حالت را هم زراعه به امام علیه السلام داشت.

اولین شرط تفکر خلاق، فاصله گرفتن از دل‌بستگی‌هاست. اساساً یکی از چیزهایی که باعث شده حوزه ما حوزة خلاق نباشد و نتواند تحول خواه باشد و این بحث تحول در حوزه را به معنای واقعی کلمه (دست کم از این منظری که عرض کردم) پی‌گیری کند، این بت‌سازی‌هایی است که نسبت به اساتید و بزرگان در حوزه اتفاق می‌افتد. آن وقت طلبه در این فضا باورش نمی‌شود که اصلاً استاد ما اشتباه کرده باشد و یا این که من بهتر از او ممکن است بفهمم. این که فرمودید سوژکتیو، این طور نیست بلکه من متکی به اصالت‌های درونی حوزه و با همین دغدغه‌های سنتی، نقدها و پرسش‌هایم را مطرح کردم.

حوزه: به نظر می‌رسد که در موضع حضرت عالی یک پارادوکس نسبت به تحول حوزه وجود

دارد. از یک طرف تأکید دارید که حوزه باید روزآمد بشود تا متحول شود و از همین زاویه بر کارآمدسازی نظام دانشی حوزه تأکید می‌کنید. از طرفی برخی کارهایی که در جهت تحول و ارتقای کارآمدی و روزآمدسازی حوزه است را نقد می‌کنید. اخیراً دیدم در یک کانال تلگرامی که منتسب به شما هست، رونق کتاب‌های شهید صدر را یک آسیب برای حوزه دانسته‌اید در حالی که ایشان از پیش گامان تحول در حوزه است.

استاد: اول در مورد کانال فقاهت بگویم، درست است این کانال متعلق به مؤسسه فقاهت است؛ ولی معنایش این نیست که هرچه در آن منتشر می‌شود مورد تأیید من است. ضمن این که دوستان ما آزادی عمل دارند. من تا مسئله جدی نبینم ورود نمی‌کنم. نکته دیگر، ما هیچ وقت از این که آثار شهید صدر در حوزه ترویج بشود نه ناراحت شدیم نه واکنش منفی داشتیم. بلکه من خیلی وقت‌ها در صحبت‌هایم گفتم که آثار شهید صدر از حیث آموزشی، بهتر از کتاب‌های دیگری است که در حوزه تدریس می‌شود. آن نقدی هم که در کانال راجع به آثار شهید صدر اتفاق افتاد، توسط یکی از فضلاء حوزه مطرح شد بود که با آثار صدر هم مأنوس بود. بحث ما صدر نیست، بحث ما واهمه از بت‌سازی است. مثلاً ما یک شهید مطهری درست شد که خیلی هم خوب بود و متفکر بزرگی هم بود ولی بعد خود این شد یک بت! (می‌دانید که خود مطهری در دوران حیاتش بارها با این

بت‌سازی‌ها جنگیده بود). ما آدم‌های ضعیف این‌گونه هستیم که وقتی یک خاکریزی درست می‌شود پشتش قایم می‌شویم و جرئت نداریم که این خاکریز را جلوتر ببریم. بحث این است که شهید صدر دوباره برای ما یک خاکریز نشود. دوباره نرویم برای او کشف و کرامت بسازیم و او را یک موجود قدسی بدانیم. یعنی این بحث‌هایی که در مورد شیخ طوسی و شیخ انصاری گفتیم دوباره در مورد ایشان نباید تکرار شود. یعنی فضا به گونه‌ای نشود اگر فردا خواستید حرف جدیدی بزنید و یک قدم جلوتر از شهید صدر بروید یه طیفی بگویند مگر ممکن است چیزی باشد که تو بفهمی و صدر نفهمیده باشد! نگرانی ما از این است و گرنه از ترویج آثار ایشان استقبال هم می‌کنیم.

حوزه: این تحولی که قرار است در حوزه اتفاق بیفتد آیا در بستر طبیعی خودش باید رخ بدهد یا نوعی حرکت حاکمیتی از بالا به پایین است؟ آیا تحول حوزه دست کم به حمایت حاکمیتی نیاز دارد؟

استاد: من اعتقاد این است که در فضاهای علمی، تحولات، بسیار متفاوت از تحولات در فضای سیاسی است. کلاً اقتضائات‌شان با هم فرق می‌کند، فضای سیاسی، فضای جاروجنگال و این جور چیزهاست؛ ولی فضای علمی باید آرام‌تر باشد و از این جهت اعتقاد این است که حاکمیت هیچ وقت نباید در این فضا ورود مستقیم کند، چون اگر ورود مستقیم کند، این کار صبغه سیاسی

پیدا می‌کند. لذا اگر آن اندیشه‌هایی که صرفاً با نظر حاکمیت موافق است به صورت دوپینگ شده و کاریکاتوری شده رشد می‌کنند در حالی که بدنه عمومی حوزه و بزرگان حوزه نتوانند با آن همراهی کنند نهایتاً راه به بیراهه می‌برد. باید حمایت‌های حاکمیت، حمایت‌های نرمی باشد. مثلاً کمک کند به این که فضای آزاداندیشی ایجاد بشود، خیلی داوری نکند. اگر در فضای حوزه ما جمود وجود داشته باشد، که دارد و گاه، اجازه گفت‌وگو داده نمی‌شود، این جا حاکمیت از نفوذ خودش استفاده کند تا فضای گفت‌وگو را فراهم کند. البته اشکالی ندارد که رهبران جامعه، نظریات‌شان را در باب تحول حوزه بگویند، ولی این که این انتظار باشد که چون رهبران جامعه فلان حرف را زده‌اند، پس حتماً درست است و حتماً این باید در حوزه محقق بشود، در فضای علمی این نگاه درستی نیست. این تصرفات حاکمیتی در حوزه بیشتر از این چیزی که عرض کردم نباید باشد. بیش از این آسیب می‌زند.

حوزه: سردست گرفتن ایده تحول آن هم در حوزه فعلی طبیعتاً معارضات و اصطکاک‌هایی به همراه دارد. مؤسسه فقاهت و تمدن‌سازی که تحت ریاست جناب عالی است و مدعی بحث تحول حوزه است در این زمینه با چه مخاطرات و دشواری‌هایی روبه‌رو بوده است؟
استاد: متأسفانه بعضی مواقع حوزه ما یک عادت غلط دارد که وقتی بریک جریان می‌تواند از نظر علمی تفوق پیدا کند یا

حذفش کند، انواع و اقسام افتراها را نثار می‌کند. شاید برای شما هم این سؤال ایجاد شده باشد که چطور مؤسسه فقاقت در این سال‌هایی که فشار روی او بوده، پیشرفت کرده است. خیلی‌ها بودند که شاید یک صدم این حرف‌ها را هم نزدند ولی چقدر مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. اولین و مهم‌ترین دلیلش این بود که مؤسسه فقاقت حرکتش یک حرکت کاملاً تخصصی بود. شناخته شدن مؤسسه فقاقت از وقتی اتفاق افتاد که کتاب‌هایش رونمایی شد. مدام تحدی می‌کرد و می‌گفت بیاید سر این‌ها با هم گفت و گو کنیم. ما از وقتی شناخته شدیم که ۴۸ جلسه در مورد تاریخ فقاقت یعنی همین روش‌شناسی اجتهاد در رادیو معارف برنامه اجرا کردیم که به اذعان مدیران شبکه، بهترین برنامه شبکه بعد از انقلاب بود. ما مثلاً در مورد بحث زواید، در مورد روش، سه تا همایش برگزار کردیم تحت عنوان تأملی بر روش مکتب اجتهادی شیخ انصاری. این سروصدا کرد و این بحث، کاملاً علمی بود. که فیلمش هست، آن هم بدون هیچ تصرفی. شما فیلم را ببینید، یک بحث کاملاً طلبگی است و ما یک کلمه هم به شیخ انصاری جسارت نکردیم ولی همان هم تحمل نشد، لذا جلسه سومش تعطیل شد! البته ما هم از رو نرفتیم! و جلسه سوم را در یکی از مساجد قم برگزار کردیم. این‌ها گوشه‌ای از مصائب ما در پی‌گیری ایده تحول حوزه بود.

به نظر می‌رسد یکی از معضلات اساسی

در تاریخ تفکر ما و تاریخ حوزه ما بحث آزاداندیشی است. سال ۸۱ رهبر انقلاب نامه ای را در باب آزاداندیشی در پاسخ به نامه جمعی از دانشوران حوزه نگاشتند که متأسفانه آن نامه در حوزه به درستی خوانده نشد. آن‌جا اشاره می‌کنند که من عمیقاً متأسفم که برخی میان مرداب سکوت و جمود از یک طرف و گرداب هرزه‌گویی و کفرگویی از طرف دیگر، و طریق سومی نمی‌شناسند و حال آن‌که انقلاب اسلامی آمد تا راه سومی را در میانه تاجر و شالوده‌شکنی مطرح کند که همانا آزاداندیشی است. زمانی هم استاد مطهری در اوایل انقلاب این بحث را در کتاب *آینده انقلاب اسلامی* مطرح می‌کرد که من به جوان‌هایی که مدافع اسلامند توصیه می‌کنم که از اسلام صرفاً با یک نیرو می‌شود دفاع کرد و آن علم است و میدان دادن به افکار مخالف. این تعابیر را که می‌خوانیم واقعاً درمی‌یابیم که وضع فعلی حوزه از نظر آزاداندیشی فاصله‌ای جدی با این نگاه‌ها دارد و حتی وضع آزاداندیشی و بحث کرسی‌های آزاداندیشی در حوزه مورد اعتراض جدی رهبری است و خود ایشان هم همین چندسال پیش با تلخی بیان داشتند که من بیش از صدبار گفتم که کرسی آزاداندیشی برگزار کنید چرا نکردید؟ یا اشاره داشتند که عملاً بحث کرسی‌های آزاداندیشی تحقق پیدا نکرد نه در حوزه و نه در دانشگاه. نمونه‌های از این دست در حوزه فراوان است. به نظرم آزاداندیشی در حوزه به تعبیر یکی از اساتید، حداکثر خصلتی

شخصی است نه نهادی درحالی‌که مطلوب این است که آزاداندیشی یک خصلت نهادی باشد. الآن، متأسفانه این‌گونه نیست. به‌ویژه با رشد جریان نو اخبارگری در حوزه به‌نظر می‌رسد که این مسئله دارد بغرنج‌تر هم می‌شود. این مواجهه غلط با نقد و گفت‌وگو و این اقبال به تکفیر و برچسب‌زنی در حوزه ناشی از چیست؟

یکی از دلایل اصلی، حس کاذب خودمقدس‌پنداری حوزه است. شخص را کاری ندارم. حوزه را به‌عنوان یک مجموعه دارم عرض می‌کنم، پندارش این است که مقدس است. پندارش این است که مراجع و بزرگان مقدس هستند. من یک وقتی گفتم که تعبیر تالی تلو معصوم را نباید به کار برد. خود اهل بیت علیهم‌السلام می‌فرمودند که «لا یقاس بنا احد؛ یعنی هیچ کس را با ما مقایسه نکنید». حتی ابوذر را در راست‌گویی‌اش با علی مقایسه نکنید (ابوذر می‌گفت که در راست‌گویی، حتی افراطی بود). اصلاً من بر همین اساس گفتم که تعبیر تالی تلو معصوم تعبیر غلطی است. روایت می‌گوید که خدا بین معصوم و حتی خانواده خودش، قدری فاصله می‌گذارد که تشخیص حجت از لاجت مبهم نشود. واقعاً چه چیز ما به اهل بیت علیهم‌السلام می‌خورد که بگوییم فلانی تالی تلو معصوم علیه‌السلام است؟ کدام شخصیت از علمای شیعه (با همه بزرگواری که داشته‌اند مثلاً علامه حلی را شما در نظر بگیرید که همه توافق دارند مرد بزرگی بوده است) با امام صادق علیه‌السلام قابل مقایسه است

که بعد می‌گویید علامه تالی تلو معصوم است؟ تعبیر تالی تلو خیلی نزدیک می‌کند. بعضی چیزها را ما توجه نداریم. خدا آیت‌الله بروجردی را رحمت کند. یک وقت در یک جلسه‌ای بودند و اسم ایشان را با امام زمان علیه‌السلام آوردند و گفتند مثلاً صلواتی بفرستید. ایشان ناراحت شدند و گفتند یعنی چه که اسم من را با اسم امام زمان علیه‌السلام می‌آورید؟ این تصور تالی تلو معصوم بودن و قداست، اشتباه است و مانع آزاداندیشی و تحول حوزه است.

حوزه: پس مقدس‌پنداری یکی از موانع جدی تحول حوزه است.

استاد: دقیقاً! یعنی وقتی یک نفر مقدس شد دیگر می‌خواهی از چه چیز جلو بزنی؟ کلام او وحی مُنزل می‌شود. دیگر نمی‌شود از او جلو زد. من مثال بزنم؛ خود شیخ طوسی می‌گویند من گرفتار هستم در بحث تحول. برای همین در همان کتاب مبسوط می‌گوید که به قدری فضای حوزه آن زمان بسته است که من در نهاییه از ترس این که رمی بشوم همان تعابیر اصحاب را آوردم. یعنی خود او در فشار است. اما بعداً خود شیخ یک خاکریز می‌شود. کار به این جا می‌رسد که ما از آثار شیخ عبور کنیم یا نه، متعبد به آن‌ها باشیم؟ سه نفر از علما سه روز روزه می‌گیرند و متوسل می‌شوند به حضرت امیر و بعد از سه روز حضرت امیر می‌آید به خواب این‌ها و می‌گوید که شما چطور تردید کردید در آثار شیخ طوسی با این که او خودش را برای ما خالص کرده بود؟! ببینید کار به کجا

می‌رسد! در مورد علامه حلی هم مشابهش را دارید یا حتی در مورد ملا امین استرآبادی که خودش مکاشفه‌ای را نقل می‌کند در تأیید اخباری‌گری خودش! یا در مورد شیخ انصاری، آن داستان را شنیدید که امام زمان می‌آید پیش ایشان و مسئله‌ای را مطرح می‌کند و او هم جواب می‌دهد و حضرت چندبار می‌گویند (انت المجتهد یا شیخ)! در چنین فضای مقدس‌انگاری، انتظار دارید طلبه رشد کند؟

متأسفانه در فقه ما، شهرت، از خبر متواتر، کاربردش بیشتر است. من حاضریم این را با هر کسی که حاضر باشد، مناظره کنم. شهرتی که در اصول، آقایان می‌گویند حجت نیست، در فقه، از خبر متواتر کارکرد بالاتری دارد. مرحوم صاحب جوهر می‌آید اول شهرت را مطرح می‌کند بعد هر دلیلی که موافق شهرت است (ولو ضعیف) به خاطر شهرت تقویت می‌شود و هر دلیل و استظهاری هم که مخالف شهرت باشد (ولو قوی) تضعیف می‌شود، تمام شد! آخرش هم می‌شود همانی که شهرت بوده است. یعنی شهرت شده مثل یک تانکی که حرکت می‌کند و چریک‌ها هم پشت سر او حرکت می‌کنند، این شده است داستان ما! تا یک چیزی مطرح می‌کنی، سریع می‌گویند یعنی علما این را نمی‌فهمیدند و حالا تو فهمیده‌ای؟! این‌ها نتیجه همین مقدس‌پنداری‌هاست. بگذارید من این‌جا یک مقدار صریح‌تر هم صحبت کنم. این مقدس‌پنداری فقط در حوزه نیست

ما در حوزه حاکمیت هم این مسئله را داریم. این‌که می‌فرمایید در حوزه فضای آزاداندیشی نداریم آیا خود حاکمیت هم اجازه می‌دهد که اندیشه‌های رسمی حاکمان، در جامعه و در حوزه نقد بشود؟ این قداست هر جا می‌رود تبعات منفی‌اش را با خودش دارد. مثلاً شما وقتی گفتید امام خمینی مقدس است (البته امام شخصیت نجیب و فوق‌العاده‌ای است و در این مطلب حرفی نیست) ولی گفتید فقیهی که تا آن زمان یک روز حکومت نکرده و انسان عادی هست یعنی مثل پیغمبر نیست و به او وحی نمی‌شود، حالا این انسان ولایت و زعامت یک جامعه را برعهده گرفته و مثل هر حاکم غیرمعصوم دیگری ممکن است خطا کند، گفتید عکس او را در ماه دیده‌اید یا تعبیراتی از این دست، این‌ها غلو و رهزن است و مانع تحول و آزاداندیشی است. در چنین فضایی حتی دل‌سوزان انقلاب هم نمی‌توانند نقد درون‌گفتمانی کنند.

حوزه: به نظر می‌رسد که یک مشکل دیگر هم حوزه دارد که کار را تا حد زیادی برای تحول، دشوار می‌کند. طرح این مشکل، نیاز به مقدمه‌ای دارد که خیلی مختصر عرض می‌کنم. امامان شیعه علیهم‌السلام و جریان امامیه و نیز حوزه امامیه به تبع، در طول تاریخ، همواره دو موضع داشته‌اند: از یک طرف، نقد وضع موجود می‌کردند و هیچ‌گاه در برابر انحرافات و کژکارکردی حکومت‌های وقت، آرام نمی‌نشستند و یک گارد کاملاً اعتراضی داشتند. از طرف دیگر، اسلام ناب و حقیقی

را به همراه مرزها، خطوط و تعیناتش ترسیم و به جامعه معرفی می‌کردند. به نظر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حوزه با یک فضای دوگانه‌ای مواجه شد که تا حدود زیادی کار را برایش دشوار کرد: از یک طرف، با حکومتی مواجه بود که گرچه پاره تن خودش محسوب می‌شد (بالآخره دست کم نمی‌توان از تبار حوزوی رهبران انقلاب اسلامی صرف‌نظر کرد و یا حتی ایده حکومت اسلامی از دل همین حوزه بیرون آمد) و از طرف دیگر طبق آن سنت تاریخی شیعه امامیه که نوعی گارد اعتراضی در برابر هرگونه از بی‌عدالتی (از هر حکومت و دولتی سرزده باشد) اتخاذ می‌کرد، می‌بایست در صورتی که نقدی بر حاکمیت وارد می‌دانست، بدون محافظه‌کاری و ملاحظات غیرمنطقی، بر زبان بیاورد. این مواجهه دوگانه به نظر قدری کار را برای تحول در حوزه و حتی بیرون از حوزه در فضای سیاست و نقد حاکمان، دشوار کرده است. چه باید کرد برای حل این دشواری‌ها؟

استاد: من فکر می‌کنم که به این دوگانه، خود حاکمیت هم دامن زده است! یعنی خود حاکمیت هم مانع از این شده که نقدی مطرح شود؛ حتی این آزاداندیشی که این همه بر آن تأکید می‌شود معنایش این است که آزاداندیشی کنید که ما را تأیید کنید! ایده ولایت فقیه را من قبول دارم و آن را درس هم داده‌ام؛ اما آمدم و یک نفر به ولایت مطلقه فقیه نرسید، به ولایت مقیده فقیه رسید، ما با او چه کار می‌کنیم؟ آیا اجازه می‌دهیم

درسش را بدهد؟ یا سریعاً به او بی‌بصیرت می‌گوییم؟! من فکر می‌کنم دلیل اصلی این‌که حوزه حاکمان را نقد نمی‌کند یا در نقد محافظه‌کاری می‌کند، این نیست که انقلاب را پاره تن خود می‌داند؛ اتفاقاً برعکس، یعنی حداقل در طیف سنتی حوزه این نگاه وجود دارد که انقلاب یک فرزندی بود که زورکی در دامن حوزه و روحانیت گذاشته شده است! اصلاً نشست اساتید با همین فلسفه شکل گرفت که بگویند انقلاب فرزند حوزه نیست. پس خود حاکمیت بی‌میلی نشان می‌دهد از این‌که راحت نقد بشود یا راحت بشود درباره او گفت و گو کرد.

حوزه: وقتی از حاکمیت صحبت می‌کنید مشخص‌تر بفرمایید که منظور از حاکمیت چیست؟ آیا رهبری است، یا دولت‌ها یا کسانی دیگر؟ اگر رهبری منظور است که ایشان بارها فرمودند که کرسی آزاداندیشی ضروری و لازمه ادامه حیات انقلاب است. دولت‌ها هم مگر چقدر می‌توانند جلوی این فضا را بگیرند؟

استاد: اتفاقاً بحث من، رهبری نیست. خود رهبری را بسیار انسان آزاداندیش و خوش‌فکری می‌دانم و همین مقدار رشد و آزاداندیشی در حوزه به حرکت و رهنمودها و مواضع ایشان است. دولت‌ها را هم چندان در این قضیه مقصر نمی‌دانم. بیشتر کج‌فهمی را عرض می‌کنم که از طرف مسئولان ما سر می‌زند یا کسانی که به این‌ها مشاوره می‌دهند. پس باید نقد کرد آن‌هم آزادانه و این، پیش‌فرض

تحول است. خود امام علیه السلام می فرمودند که ممکن است کسی من را قبول نداشته باشد، مگر من اصول دین هستم؟! قبول نکرد، نکرد! من یک اندیشمند هستم اندیشه ام را آورده ام پای کار و ممکن است کسی من را قبول نکند. رهبری هم بارها فرمودند که نقد رهبری اشکالی ندارد. ولی حالا شما بیاید نقد کنید ببینید چه می گویند؟ می گویند این یعنی تضعیف رهبری این یعنی فسق، این یعنی کفر و...! بعد هم آن حدیث عمر بن حنظله را تطبیق می کنند که: «الراد علینا کالرادی علی الله!» و بعد هم تا مرز کفر شما را پیش می برند. برخی از همین اطرافیان که عرض کردم بچه های مخلصی هم هستند ولی باید به عزیزان تفهیم بشود که راه دفاع از حاکمیت این نیست. این گونه دفاع کردن ها، نتیجه خوبی ندارد و جلو رشد کردن حوزه ها را می گیرد. خود همین دوستان هم رشد نمی کنند.

فرض کنید الان در حوزه ما یک نفر درس ولایت فقیه می داد با هزار شاگرد و می گفت بحث ولایت فقیه را من با این قرائتی که امام خمینی بیان داشته، قبول ندارم. آیا قبول دارید که همین، انگیزه می شود که ده نفر دیگر، درس خارج شروع کنند در همان موضوع که به ایشان جواب بدهند؟ فرض کنید در حوزه ما امثال مرحوم آقای فیرحی که همین چند وقت پیش به رحمت خدا رفتند و ویژگی های متفاوتی هم داشتند، اگر آزادی عمل داشتند و می توانستند به طور مفصل

در همین قم کرسی درس داشته باشند، این باعث می شد تنبلی های دوست داران انقلاب هم برطرف بشود. من احساسم این هست که خیلی وقت ها ما تنبلی های خودمان را با بستن فضا جبران می کنیم، مثل پدری که بچه اش شلوغ می کند؛ مشخص است این بچه هم بازی می خواهد و دلش می خواهد پدرش بیاید او را کول بگیرد و پدر، حوصله اش را ندارد در عین حال می فهمد که نیاز این بچه به بازی، یک نیاز عادی و طبیعی است. منتها به جای بازی با بچه، قضیه را با یک سیلی به گوش بچه، فیصله می دهد. این بچه موقتاً آرام می شود. اما بعداً چه؟ متأسفانه گاهی اوقات نگاه های بسته، برای این است که تنبلی های خودمان را توجیه کنیم و کمبودها و کم کاری های ما فهم نشود.

حوزه: بسیار ممنون. از مباحث جناب عالی تا جایی که مطلعم، پیکان بسیاری از نقدهای شما به سمت مراجع است و نقش ایشان را در بحث تحول جدی قلمداد می کنید. علت چیست؟

استاد: همین ابتدا اشاره کنم اعتقاد این است که تضعیف مرجعیت معصیت است و سر این قضیه تعارف هم ندارم و حتی اگر ببینم در اطراف خودم کسی چنین جسارتی می کند حتماً تذکر می دهم. یادم هست یکی از شاگردانم، یک نظریه از صاحب جوهر را مطرح کرد که به نظر من و او، نادرست بود؛ منتها این را با یک تعبیری که در شأن صاحب جوهر نبود بیان کرد. من همان جا به او تذکر

دادم و به او گفتم که یک تسبیح، صلوات بفرست و ثوابش را به روح ایشان بفرست و استغفار کن. یعنی اعتقاد این است که بزرگان ما نباید تضعیف بشوند و نباید جسارت بشوند به گونه ای. ولی در عین حال معتقد هستم نباید تقدیس بشوند. که هر کسی نقدی داشت و نظر متفاوتی داشت او را تکفیر کنیم. من نقدهای جدی دارم اما معتقدم حرمت ها هم باید حفظ شود. به باور من، حوزه، محصول همین بزرگان است. فاصله نسلی عجیبی بین بزرگان و نسل جدید طلبه ها افتاده و اصلاً هم دیگر را نمی فهمند البته برخی از آن طبیعی و تفاوت نسلی است، زمانی تعبیری را شهید مطهری (قریب به مضمون) می فرمود: «من از عوام نیستند که بگویم مراجع مورد توجه ویژه هستند و...». البته من اعتقاد دارم که هر کس که در این فرآیند بالاتر است یک عنایت هایی به او می شود، تأییدات دارد اما نه به این معنا که او را شبه معصوم تلقی کنیم. من مانده ام که این گفتمان را از کجا آورده ایم که هر کسی متملق است ما را دوست دارد و هر کسی از ما انتقاد می کند با ما دشمن است؟! مگر حضرت امیر علیه السلام نفرمود: «دروغ می گوید کسی که ادعا می کند تو را دوست دارد ولی حاضر نیست تلخی انتقاد از تو را به جانش بخرد.» این کلام را باید با آب طلا نوشت. اگر از یک مرجع تقلید انتقاد کردم، همیشه بسیار مؤدبانه و در مقام یک شاگرد بوده و از موضع بالا نبوده، جسارت نبوده است. حتی یک بار در مورد

یکی از مراجع یک موضعی داشتم و یک تعبیر دور از ادب به کار برده بودم بعد خودم یادداشت نوشتم و عذرخواهی کردم از ایشان. من بینی و بین الله به قلب خودم که رجوع می کنم می بینم محبتم به آقایان مراجع بیشتر از کسانی است که اطراف شان هستند و تملق می گویند. من چون دوست شان دارم حاضرم موقعیت خودم را در این حوزه به خطر بیندازم و انتقاد کنم. ولی در حوزه ما این نگاه نیست که ببینند امثال بنده چقدر مراجع را دوست دارد که حتی حاضر است این ضعف مرجعیت به قیمت این که خودش اعتبارش را از دست بدهد اصلاح بشود. ولی کافی است قلم بردارید و تعریف و تمجید دروغ بنویسید، آن وقت می شوید مدافع مرجعیت. من اعتقاد دارم باید باب انتقاد گشوده شود، باید فضایی حوزه و اندیشمندان بتوانند بدون هیچ واهمه ای از این که فردا کلاس درس از من گرفته می شود، بتوانند نقد کنند. که مثلاً آقای کذا این موضع گیری سیاسی و اجتماعی و شما درست نبود. از شما انتظار می رفت که این اقدام را بکنید. یک فاجعه ای در حال رخ دادن است و این، مرجعیت ما را تهدید می کند و بیرون از حوزه نیست، دقیقاً داخل حوزه است و آن این که نسل جدید ما اعتقادشان را به مراجع دارند از دست می دهند. چون احساس می کنند مراجع گوش شنوا نسبت به آنها ندارند. مراجع ما همیشه توصیه می کنند توصیه نمی پذیرند شما چند مورد سراغ

دارید که مشابه همین کاری که رهبری با طلبه‌ها و دانشجویان انجام می‌دهند (مثلاً) همین دیدارهای ماه‌رمضانی که معظم‌له با دانشجویان جلسه دارند). با این که سن ایشان بالاست می‌بینید که چندساعت نشست‌اند و جوان‌ها دارند حرف می‌زنند. چندتا از مراجع را سراغ دارید که بگویند من دوسه ساعت می‌نشینم و می‌شنوم و شمای طلبه بیا حرف بزن؟ خاطرتان باشد ما چندسال پیش این کار را انجام دادیم و به بیوت مراجع نامه زدیم و همین قضیه را استدعا کردیم. گفتیم این طلبه‌ها بالأخره فرزندان شما هستند. یک جلسه‌ای را ترتیب بدهید که این‌ها بیایند حرف‌های‌شان را به شما بگویند، نتیجه چندان نگرفتیم. من به آقای اعرافی هم گفتم که شما باید کاری کنید طلبه‌ها مستقیم با مراجع ارتباط بگیرند. من این توصیه را حتی قبل از این که خودمان جلو بیفتیم به ایشان کردم و چون ایشان انجام ندادند خودمان دست به کار شدیم. معتقد بودم که آقای اعرافی یکی از اتفاقات خوبی که می‌توانست به نفع جریان تحول راه بیندازد همین بود که این فاصله‌ها را بردارند. خودشان یک تمهیداتی ببینند و آقایان سالی یک‌بار خودشان در جمع طلبه‌ها حاضر بشوند و حرف‌ها را بشنوند. من اعتقاد دارم مراجع ما آدم‌های باتقوایی هستند واقعاً طلبه‌ها را دوست دارند حتی اگر لازم باشد جان‌شان را فدا می‌کنند برای طلبه‌ها. این آدم باتقوا اگر هرساله یک جلسه داشته

باشد و مشکلات طلبه را از نزدیک و از زبان خود او بشنود، هیچ تأثیری ندارد؟ قطعاً تأثیر دارد. شما الآن ببینید طلاب با چه مشکلاتی دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

حوزه: یکی از ابعاد مواضع شما درباره برخی تلقی‌ها از بحث تحول، نسبتی هست که همواره بین عمل و نظر برقرار می‌کنید. درواقع هم از جهات نظری بر بحث تعقل تأکید می‌کنید، مثالش همین بحث‌هایی که در آثاری چون زواید علم اصول و روش‌شناسی اجتهاد یا سایر آثاری که در این مؤسسه تولید شده است. هم در جهات عملی، سعی ویژه‌ای دارید که دغدغه‌ها و حساسیت‌های فردی و اجتماعی را در طلاب زنده کنید. این نوع مواجهه به خاطر روحیات شخصی شماست یا آن را یک ضرورت تاریخی و چیزی برآمده از نیازهای واقعی حوزه می‌بینید؟

استاد: منکر چنین بحثی نیستم شاید برخی اوقات خصوصیات شخصی آدم‌ها دخالت در اقدامات‌شان بکند و بعضاً شاید این تأثیرها اصلاً خارج از حوزه اختیار ما باشد. ولی من همیشه یک تحلیلی داشتم که پیش‌ران من بوده و من را خطرپذیر کرده است. من هم مثل خیلی از جوان‌های این کشور مثل خود شما یا طلبه‌هایی که زمینه‌های خوبی برای آن‌ها در جامعه وجود داشت که غیر از مسیر حوزه می‌توانستند دنبال کنند ولی چیزی که ما را کشاند و در حوزه آورد، این بود که یک دل‌بستگی نسبت به دین و انقلاب اسلامی داشتیم. شما وقتی وارد حوزه می‌شوید

می‌بینید حوزه که نسبت به جامعه خودش خیلی عقب افتاده و تازه من وقتی با مدرنیت‌ه آشنا شدم دیگر مسئله برایم وحشتناک شد. معتقدم که مدرنیت‌ه ما را بلعیده است و ما در معده مدرنیت‌ه هستیم. مدرنیت‌ه صورت و سیرت زندگی ما و اندیشه‌های ما را عوض کرده و تحت تأثیر قرار داده است. بعد ما در دنیایی به این شکل، دل‌مان خوش است به همان کتاب شش‌صد سال پیش با همان محتوا و همان سبک و همان روش آموزشی. معلوم است که این جواب نمی‌دهد. الآن ما در روستاها نیز منزلت خودمان را داریم از دست می‌دهیم و وضعیت روحانیت در آن‌جا بسیار تنزل کرده. برخی مردم روستاها هم سطح‌شان عوض شده و خروجی حوزه را پس می‌زنند و دیگر آن دل‌دادگی و آن ارادت قدیم وجود ندارد. من معتقدم همان‌طور که مدرنیت‌ه توانست یک مرغ پرکنده بی‌خاصیت از مسیحیت درست کند و او را در چارادیواری کلیسا محصور کند همین کار را الآن دارد با اسلام و علی‌الخصوص تشیع می‌کند. ما را هم دقیقاً دارد همین‌طور بی‌خاصیت می‌کند و در جامعه به جایگاهی نزدیک می‌کند که جامعه کاملاً حسابش را از ما جدا بکند و ما را رها کند. الآن دیگر ما در میان متدینین هم مقبولیت‌مان پایین آمده، غیرمتدینین که به ما فحش می‌دهند! آن وقت اگر کسی اظهار جزع و فزع می‌کند و دردمندانه هشدار می‌دهد که فاجعه‌ای در حال رخ دادن است، می‌شود یک آدم بی‌بصیرتی که سعه صدر

ندارد ولی آن‌هایی که خیلی آرام بنشینند و بگویند الحمدلله همه چیز عالی هست این‌ها می‌شوند یک آدم عمیق با بصیرت نافذ. این چیزهایی که شما الآن در جامعه می‌بینید خدا شاهد است من ده‌سال پیش داد می‌زدم و می‌گفتم ما به این‌جا خواهیم رسید که می‌بینید چه اتفاقاتی دارد با ریتمی تند پیش می‌آید و شما وقتی این‌ها را می‌بینید نمی‌توانید آرام بنشینید و نگویید و مجبور هستید بگویید، ولو این‌که برای‌تان هزینه ایجاد کند.

حوزه: آینده حوزه و بحث تحول در حوزه را آن هم به این‌که ما در معرض تکانه‌های مدرنیت‌ه هستیم چگونه ارزیابی می‌کنید؟
استاد: ببینید ما عادت کردیم به این‌که زیادی امیدوارانه به آینده نگاه کنیم. در روایت داریم «الفقیه کل الفقیه». یعنی آن فقیه کامل کسی است که مردم را در تعادل بین خوف و رجاء نگه دارد نه آن‌قدر امیدوار کند که حس کنند خطری نیست نه آن‌قدر بترساند که اصلاً حرکت نکنند. ولی الآن من احساس می‌کنم در فضای سیاسی و حوزوی، فضای یک‌طرفه امیدواری حاکم است و این باعث رخوت ما شده است. درحالی‌که خدای متعال پیامبران را مبشراً و نذیراً قرار داده است. جالب است بدانید هیچ‌وقت مبشربودن را تنها نیاورده ولی بارها نذیر را تنها آورده است، چون انسان با انذار بیشتر حرکت می‌کند تا با تبشیر. جالب است، یعنی ما بعضی جاها قرآن را فقط با وصف نذیر

داریم، ولی هیچ وقت فقط با وصف بشیر نداریم و شما اگر قرآن را بخوانید، وجه غالب آن انذار است و تبشیر نسبت به انذار کمتر است، نه این که کم است، نسبت به انذار کمتر است. شما حتماً شنیدید، در روایت هم داریم، سوره یاسین قلب قرآن است و سوره یاسین جزء انذاری ترین سوره های قرآن است، ولی یک پزی شده است، یعنی اگر شما بترسانید، می گویند این نمی فهمد، این امیدش کم است، این دست خدا را نمی بیند. من می خواهم صادقانه به شما بگویم و امیدوارم که شما منعکس کنید، من آینده روشنی را برای حوزه قم و نجف نمی بینم، به عنوان کسی که تا خرخره رفته در فضای تحول و با همه وجود آدم وسط میدان دارم این را عرض می کنم. گاهی اوقات کسی چون زیاد درگیر شده است تازه عمق فاجعه را می فهمد. من فکر می کنم که مدرنیته را فهمیدم، حقیقتاً مدرنیته را فهمیدم، من معتقدم مدرنیته، همان طور که خدا آخرین دینش را فرستاد، شیطان هم آخرین دینش را فرستاد و آن در قامت مدرنیته بروز کرد و نگاهم نسبت به مدرنیته منفی است، نه لزوماً مثل نگاه برخی ها، ولی به کلیت مدرنیته نگاه منفی دارم و معتقد هستم این دین، دین شیطان است و آخرین دینش هم هست و مواجهه دو دین در همان ظهور امام زمان علیه السلام اتفاق می افتد. ببینید با آن شتابی که این مدرنیته دارد پیش می رود.

در باب آینده تحول حوزه حرف زیاد است. وقتی شما گزارش هایی که از حوزه نجف می رسد را می بینید، می بینید که این همه بلا سر حوزه درآوردند، باز هم ذهن شان آزاد نشد از برخی جزم ها و دگم ها، باز هم برگشتند به همان سنت هایی که صدام ساز بود، یعنی یک حوزه هزارساله که به شدت نفوذ داشت بین مردم و طبقات مختلف جامعه، در چنین جامعه ای که این قدر وزن حوزه علمیه بالاست، یک نفر مثل صدام آمد بالا و خود حوزه را هم سلاخی کرد. چرا این اتفاقات افتاد؟ از جمله عوامل مؤثر، همین تکانی بود که حوزه نجف به خودش نداد و امثال شهید صدر و خواهرش را زیر شکنجه شهید کردند تکان به خودش نداد. شما تصور کنید در یک طرف یک مدرنیته ای را دارید که با شتاب و با سرعت نور دارد جلو می رود و در حال تصاحب سنگرهاست، و در این طرف، یک حوزه منفعل. به صورت منطقی نگاه کنید، چه آینده ای برای این می توان تصور کرد؟ در بهترین حالتش، حوزه می شود واتیکان! من ترسم این است که ما واتیکان هم نشویم! مگر این که نسل جوان حوزه یک کاری کند که البته من به آن ها امیدوارم.

پی نوشت:

* رئیس مؤسسه فقهت و تمدن سازی.